

تحلیل انتقادی دلایل قائلان به مادیت ادراک، با نگاه به مبانی حکمت متعالیه

محمد فروغی*

هادی وکیلی**

اعظم قاسمی***

چکیده

در این پژوهش ابتدا اصول کلی و مشترک قائلان به نظریه‌های مادی‌انگازانه و دیدگاه‌های مخالف دوگانه‌انگاری، که برای اختصار آنها را «قائلان به مادیت ادراک» می‌نامیم، بر می‌شماریم؛ ادله یادشده در دو دسته کلی قرار می‌گیرند: دلایلی که در رد دوگانه‌انگاری جوهری اقامه شده است و دلایلی که برای اثبات دیدگاه‌های یگانه‌انگاری ارائه گردیده است. سپس به تحلیل و بررسی این دلایل می‌پردازیم. در پایان با بررسی دلایل مختلف، مشخص شد که دو دیدگاه رفتارگرایی و کارکردگرایی برای ادعای خود دلیلی اقامه نکرده‌اند. دلایل مطرح‌شده برای ماتریالیسم حذف‌گرا و این‌همانی به این دلیل که بر پایه استقرا هستند یا امید به پیشرفت دانش عصب‌شناسی در آینده، بسی جای تأمل ندارند؛ ولی نشان داده شد که برهان‌های ناتوانی تبیین دیدگاه دوگانه‌انگاری، تاریخ تکاملی، وابستگی عصبی، تأثیر روان‌گردان‌ها بر آگاهی و برهان مغز دویاره، خدشه‌پذیر نیستند؛ ولی با نظر صدرالمتألهین مبنی بر جسمانیة‌الحدوث و روحانیة‌البقا بودن نفس انسانی سازگاری دارند.

واژگان کلیدی: ادراک، مادیت، دوگانه‌انگاری، فیزیکیالیسم.

* دانشجوی دکتری حکمت متعالیه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول).

foroughi@um.ac.ir

** استادیار گروه پژوهشی حکمت معاصر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

drhvakili@gmail.com

*** استادیار گروه پژوهشی حکمت معاصر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

zamakbarsedigheh@gmail.com

تاریخ تأیید: ۹۶/۱۱/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۶/۶/۱۵

مقدمه

در حال حاضر دیدگاه دوگانه‌انگاری جوهری در میان فلاسفه ذهن چندان مطرح نیست و اصلاً جزو دیدگاه‌های رایج و مد نظر نیست و شمار اندکی از فیلسوفان در صدد اصلاح و دفاع از این دیدگاه برآمده‌اند (مسلین، ۱۳۹۱، ص ۱۸). با این همه، به نظر نمی‌رسد که بتوان سازوکار آگاهی (Consciousness) و ادراک (Perception) را به فعالیت‌های مغز فرو کاهید. لایب‌نیتس به زیبایی در سده هفدهم این مطلب را بیان کرده است و اذعان می‌کند که هرگز نمی‌توان در یک کارخانه بزرگ چیزی را یافت که بتواند ادراک حسی را تبیین کند و ما هر قدر هم که مذاقه داشته باشیم، جز اجزایی درهم‌تنیده که همدیگر را فشار می‌دهند، چیز دیگری نخواهیم یافت (همان، ص ۳۱). در واقع او با این مثال می‌خواهد بیان کند که هر قدر هم که یک سامانه پیچیده و پیشرفته باشد، باز نمی‌توان در آن نشانی از آگاهی و ادراک یافت؛ گویا وی می‌پذیرد که پیچیدگی یک ساختار هرگز به تولید آگاهی نمی‌انجامد. وی می‌خواهد مغز آدمی را به یک کارخانه عمیقاً پیچیده و بزرگ تشبیه کند و بگوید همان‌گونه که در کارخانه-با وجود پیچیدگی زیاد - نمی‌توان آگاهی را به مجموع اجزای پیچیده نسبت داد، درباره مغز آدمی نیز نمی‌توان بیان کرد که آگاهی حاصل پیچیدگی مغز است؛ بلکه باید آگاهی امری و رای این ساختارهای پیچیده مغزی باشد؛ یعنی امری غیرمادی باشد.

می‌توان ریشه دوگانه‌انگاری را دست‌کم تا یونان باستان رساند (راسل، ۱۹۴۵، ص ۱۳۴)، ولی این دکارت بود که این آموزه را به شکلی تازه، رسمی و همراه با استدلال‌های فلسفی مطرح کرد و دلایلی نیز برای اثبات مدعای خود ارائه داد (دکارت، ۱۳۹۴، ص ۹۷). به همین دلیل است که پس از وی، این نظریه بیشتر با نام دوگانه‌انگاری دکارتی ذکر می‌شود (بورچرت، ۲۰۰۶، ج ۲، ص ۷۴۸).

درباره دوگانه‌انگاری و یگانه‌انگاری دلایلی در رد و تأیید آن اقامه شده است که روی هم رفته چهار گونه دلیل می‌توان برشمرد: دلایل رد دوگانه‌انگاری؛ دلایل اثبات دوگانه‌انگاری؛ دلایل رد یگانه‌انگاری و دلایل اثبات یگانه‌انگاری؛ ولی از آن‌رو که پژوهش

جاری در خصوص دلائل مادیت ادراک است، از چهار دسته دلیل ذکر شده تنها به دلائل رد دیدگاه دوگانه‌انگاری و اثبات دیدگاه یگانه‌انگاری می‌پردازیم؛ سپس نخست اشاره مختصری به نظر صدرالمتألهین دربارهٔ نفس انسانی کرده، بیان می‌کنیم که نظر وی در میان دیدگاه‌های دوگانه‌انگارانۀ گوناگون چه جایگاهی دارد و سرانجام به تحلیل استدلال‌های نظریه‌های مادی‌انگارانۀ با استفاده از دیدگاه صدرالمتألهین می‌پردازیم.

الف) براهین علیه دوگانه‌انگاری

با اینکه برای اثبات دیدگاه‌های دوگانه‌انگار براهین گوناگونی اقامه شده است، چون در این پژوهش بر آنیم که به نقد دلائل دیدگاه‌های مادی‌انگارانۀ بپردازیم، صرفاً به بررسی دلائلی که علیه دیدگاه دوگانه‌انگاری اقامه شده و همچنین دلائلی که برای اثبات دیدگاه‌های مادی‌انگارانۀ آورده شده، می‌پردازیم و به دلائل اثبات دوگانه‌انگاری و رد فیزیکالیسم - مگر در موارد ضروری - نمی‌پردازیم.

۱. برهان سادگی دیدگاه مادی‌انگارانۀ (Simplicity Argument)

شاید بتوان ریشهٔ این برهان را در اصلی که برگرفته از نام فیلسوف قرون وسطایی، ویلیام اوکام است، یافت. اصل «تیغ اوکام» (Occam's Razor) بیان می‌کند که اگر در وضعیت یکسان دو فرضیهٔ رقیب وجود داشته باشند، اقتضای روش علمی این است که فرضیهٔ ساده‌تر را بپذیریم (بورچرت، ۲۰۰۶، ج ۷، ص ۵۰۶)؛ به بیان دیگر «برای توجیه پدیده‌ها - بیش از حد نیاز - موجودیت در نظر نگیرید». مشخص است که دیدگاه مادی‌انگارانۀ به موجودیت‌های کمتری معتقد است؛ از این رو در مقایسه با دیدگاه دوگانه‌انگاری، منطقی است که دیدگاه مادی‌انگارانۀ را برتری بدهیم (چرچلند، ۱۹۸۸، ص ۱۸).

۲. برهان ناتوانی تبیین دیدگاه دوگانه‌انگاری (Explanatory Impotence)

ریشه اصلی این برهان در مقایسهٔ میان توانایی تبیین علوم اعصاب و دیدگاه‌های دوگانه‌انگار است. عصب‌شناسی توان تبیین دقیق و با جزئیات کافی سازوکار سامانه‌های عصبی را دارد؛ از قبیل شیوهٔ ارتباط بخش‌های مختلف با یکدیگر و با اعصاب حسی، جزئیات شیمیایی فرایندهای مغزی، اینکه آسیب به هر قسمت از مغز موجب نقصان در کدام

مهارت شخص می‌شود- سخن‌گفتن، خواندن، فهم گفتار، تشخیص چهره و...- حتی تبیین روابط شیمیایی موجود در مغز که موجب یادگیری می‌شوند. در مقابل، آنچه دوگانه- انگار درباره‌ی سازوکار ارتباط ذهن غیرمادی با مغز مادی می‌تواند به ما ارائه دهد، بسیار ناچیز و نزدیک به صفر است. می‌پذیریم که عصب‌شناسان هم از تبیین بخش‌هایی از مغز و عملکرد آن ناتوان هستند، ولی برتری مطلق توانایی تبیین عصب‌شناس در برابر توانایی تبیین دوگانه‌انگاری را نمی‌توان انکار کرد. پاسخ مشهور و رایج دوگانه‌انگار و فیلسوفان مسلمان این است که مغز و سازوکارهای پیچیده آن نقش مُعد برای ذهن غیرمادی را دارد. پاسخی که با وجود دور از ذهن بودنش، استحاله ذاتی ندارد؛ ولی باید پذیرفت که دوگانه‌انگار در پاسخ به این پرسش که «اگر ذهن و اعصاب صرفاً مُعد هستند، باید انتظار داشت که فرایندهای وابسته به ذهن غیرمادی مانند استدلال، عاطفه، آگاهی و ادراک کلیات رابطه ناچیزی با آسیب به مغز داشته باشند؛ درحالی‌که این‌گونه نیست و برعکس رابطه بسیار قوی دارند»، ناتوان است (همان، ص ۱۸-۲۰).

۳. برهان وابستگی عصبی

بحث از برهان ناتوانی تبیین، ما را به برهان دیگری به نام برهان وابستگی عصبی (Neural Dependency) همه فرایندهای ذهنی به مغز، می‌کشاند؛ برهانی که شبیه برهان قبلی- ولی قوی‌تر از آن- است و می‌توان آن را به صورت خلاصه این‌گونه بیان کرد:

بیشتر فرایندهای ذهنی به‌طورکامل به بخش‌های خاصی از اعصاب مغز وابسته هستند و ناحیه دقیق مغزی شمار زیادی از آنها، کشف شده است و با آزمایش‌های تجربی فراوانی ثابت شده که آسیب به قسمت مربوطه، موجب اختلال در فرایند ذهنی مرتبط با آن می‌شود. هنگام بحث از فرایند مغزی، منظور اموری مانند توانایی استدلال، تشخیص چهره، محاسبه‌های ریاضی و... است که دوگانه‌انگار آنها را به‌طورکامل به ذهن غیرمادی مرتبط می‌داند (همان، ص ۲۰).

تفاوت این دو برهان در این است که تکیه برهان ناتوانی تبیین دیدگاه دوگانه‌انگاری بر این امر است که پیشرفت‌های دانش عصب‌شناسی بسی زیاد بوده و بسیاری از فرایندهای ذهنی تبیین شده‌اند و برای تعداد زیادی از آنها محل دقیقی در مغز نیز مشخص شده

است؛ ولی دیدگاه دوگانه‌انگاری نمی‌تواند با این دقت به تبیین موضوع بپردازد. برهان وابستگی عصبی بر این امر تکیه دارد که با آسیب‌رساندن به قسمت‌هایی از مغز، فعالیت‌های ذهنی متناظر با آن مختل شده و این امر با دیدگاه دوگانه‌انگار که به غیرمادی و مستقل بودن (جوهر) ذهن معتقد است، سازگار نیست.

درباره این امور- بر خلاف اموری مانند بینایی- نمی‌توان گفت که مغز صرفاً مُعد است: شاید در بدو امر پاسخی به نظر فیلسوفان مسلمان برسد که این‌گونه امور (فعالیت‌های مغزی) صرفاً نقش اعدادی دارند و اصل حالت ذهنی توسط ذهن غیرمادی درک می‌شود. باید گفت که این پاسخ برای مسائلی چون ادراک بصری پذیرفتنی است و می‌توان گفت که همه فعالیت‌هایی که در چشم صورت می‌گیرد و همچنین پردازش‌های عصبی که در مغز انجام می‌شود، برای حصول ادراک بصری توسط نفس (ذهن) نقش مُعد را دارند؛ ولی خود فیلسوفان مسلمان نیز بر این باورند پاره‌ای از حالت‌های ذهنی- مثلاً ادراک کلیات- وجود دارند که به قطع و یقین توسط امر مادی انجام نمی‌شوند، حتی همین را دلیل تجرد نفس ذکر می‌کنند. پرسش اینجاست که چرا اموری مانند ادراک کلیات و استدلال عقلی که به باور فیلسوفان مسلمان نمی‌توانند مادی باشند، با آسیب‌رسیدن به بخش مربوطه در مغز- یا با مصرف داروهای روان‌گردان که در ادامه بیان خواهد شد- مختل می‌شوند؟

۴. برهان تاریخ تکاملی (Evolutionary History)

این برهان که ریشه در نظریه فرگشت (Evolution Theory) دارد، دارای دو مؤلفه اصلی است: نخست تغییرات بی‌هدف و تصادفی در ژن‌های اجداد ما در درخت تنومند تکاملی، دوم بقای ژن‌هایی که توانایی تطبیق بیشتری با محیط پیرامون خود داشته‌اند. نکته مهمی که با پذیرش فرگشت می‌توان به آن اذعان کرد، این است که گونه کنونی انسان و همه ویژگی‌های آن حاصل فرایندی تماماً فیزیکی و مادی است و تنها تفاوت ما با جانداران دیگر پیچیدگی بیشتر سیستم عصبی ماست؛ از این‌رو برای تبیین سرشت انسان، نیازی به یک جوهر غیرمادی احساس نمی‌شود (چرچلند، ۱۹۸۸، ص ۲۰-۲۱).

۵. برهان تأثیر روان‌گردان‌ها بر آگاهی (Drugs and Consciousness) (Argument)

داروهای روان‌گردان دسته‌ای از داروها هستند که بر فعالیت‌های ذهنی تأثیر می‌گذارند؛ در همه فرهنگ‌های شناخته‌شده بشری این داروها وجود داشته‌اند و به نظر می‌رسد که همیشه نوع بشر از دست‌کاری وضعیت آگاهی خود لذت فراوانی می‌برد (بلک مور، ۲۰۰۵، ص ۱۰۴). دسته‌ای از مخالفان دوگانه‌انگاری معتقدند که بررسی آثار داروهای روان‌گردان بر مغز، شاهدی بر بطلان ادعای دوگانه‌انگار است؛ بدین صورت که اگر به جز ماده مغز آدمی، امری غیرمادی به نام ذهن (روح) وجود داشته باشد، دلیلی ندارد داروهای روان‌گردان چنین تأثیر عمیق و ژرفی بر هوشیاری و آگاهی شخص بگذارد؛ در واقع تأثیر شدید داروهای روان‌گردان بر آگاهی فرد، این نظر را تقویت می‌کند که حالت‌های ذهنی چیزی غیر از حالت‌های مغزی - یا در نهایت از عوارض حالت‌های مغزی - نیستند. تأثیرات داروهای روان‌گردان روی آگاهی افراد بسیار گوناگون است؛ گروهی با مصرف حشیش دچار بدگمانی شدید می‌شوند، دسته‌ای دچار تمدد اعصاب (Relaxation)، تقویت ادراکات حسی، افزایش لذت از احساس‌های ابتدایی و ساده، میل شدید به خندیدن، افزایش لذت جنسی، احساس راحتی زیاد با دیگران (Openness to Others)، احساس کندشدن زمان و تأثیرات مخربی بر حافظه کوتاه‌مدت می‌شوند. استفاده از حشیش که از گیاه شاهدانه (Cannabis Sativa) یا کنف (Hemp) گرفته می‌شود، قدمتی بالغ بر پنج هزار سال دارد. بسیاری از هنرمندان قرن نوزدهم برای کارشان از این ماده سود می‌برده‌اند (همان، ص ۱۰۶).

شگرف‌تر از حشیش، تأثیر مصرف ماده‌ای صنعتی به نام «ال‌اس‌دی» است که افرادی که آن را تجربه کرده‌اند، گزارش از سفری هشت تا ده ساعته داده‌اند. دلیل نام‌گذاری این تجربه به «سفر» این است که مدت آن بسیار طولانی و حتی بی‌پایان به نظر می‌رسد و مانند سفر بزرگی در زندگی فرد است. سفری که در آن رنگ‌ها بسیار قوی می‌شوند، شکل‌های طبیعی، شکل و شمایل‌های خیالی‌انگیز و گاهی زنده پیدا می‌کنند؛ حتی ممکن

است شخص به طور موقت منیت و خودیت خود را از دست بدهد یا گمان کند که شخص دیگری - یا حتی - جانور دیگری است (همان، ص ۱۰۷).

تحقیقات روی داروهای روان‌گران این ایده را به ذهن پژوهشگران انداخت که شاید بتوان با مصرف مواد روان‌گردان تجربه دینی (مذهبی) برای افراد ایجاد کرد. در مطالعه‌ای مشهور به نام آزمایش جمعه خوب (Good Friday Experiment) والتر پانک، پزشک آمریکایی، به بیست نفر قرص‌هایی داد که نصف آن «دارونما»* (Placebo) و نیمی از قرص‌ها «سایلوسیبین»** (Psilocybin) بود. افراد مورد آزمایش، به اجرای مناسب مذهبی و مراقبه پرداختند؛ ده نفری که به آنها دارونما داده شده بود، تنها حالت‌های ملایم مذهبی را تجربه کردند، ولی از میان ده نفری که داروی روان‌گردان دریافت کرده بودند، هشت نفر گزارش کردند که تجربه‌های عرفانی قدرتمندی داشته‌اند (همان، ص ۱۰۸).

استدلال تأثیر روان‌گردان‌ها بر آگاهی را می‌توان به این صورت جمع‌بندی کرد:

اگر ذهن امری غیرمادی و غیر از عوارض مغز باشد، نباید داروهایی که روی فعالیت مغز تأثیر می‌گذارند موجب اختلال و تغییرات شدید در ذهن و آگاهی شخص شود؛ ولی تجربه خلاف این را نشان می‌دهد.

۶. برهان مغز دوپاره (Split Brain)

جسم پینه‌ای (Corpus Callosum) که پیونددهنده دو نیم‌کره مغز است، در کنار روش درمانی عجیبی که در سال ۱۹۵۰ میلادی برای درمان گونه‌شدیدی از صرع استفاده شده است، هرچند پس از مدتی این روش بی‌رحمانه کنار گذاشته شد، نقش اصلی را در این برهان ایفا می‌کند. در سال ۱۹۵۰ میلادی در کالیفرنیا آزمایش‌هایی روی حیوانات انجام شد که نشان داد قطع ارتباط میان دو نیم‌کره مغز با بریدن جسم پینه‌ای موجب هیچ اختلال جدی‌ای در ادراکات یا حرکات حیوان نمی‌شود. از سویی بیمارانی وجود داشتند که از نوع شدیدی از صرع رنج می‌بردند، به گونه‌ای که زندگی عادی آنها تقریباً مختل شده بود،

* دارونما قرصی است که کاملاً شبیه قرص اصلی ساخته شده است، ولی هیچ خاصیتی یا عوارضی ندارد.
 ** نوعی داروی روان‌گردان.

فرضیه اصلی درباره توجیه صرع شدید این بیماران، انتشار اختلال‌های الکتریکی در زمان بروز حمله‌های صرع به همه مغز بود. در روشی عجیب- و شاید هم بی‌رحمانه- تصمیم گرفته شد که با قطع جسم پینه‌ای مغز بیمار، از انتشار اختلال‌های الکتریکی میان دو نیم‌کره مغز جلوگیری شود. گرچه این روش درمانی در همان زمان کاملاً مؤثر بود، امروزه به‌طور کامل کنار گذاشته شد و درمان دارویی جایگزین آن شده است؛ ولی دستاورد این عمل‌های بی‌رحمانه افرادی بودند که دو نیم‌کره مغزشان از هم کاملاً مجزا- اگر از اندک ارتباطات باقی‌مانده صرف‌نظر کنیم- بود. گرچه در بدو امر این افراد از نظر بالینی کاملاً سالم و بدون هیچ اختلال خاصی به نظر می‌رسیدند، آزمایش‌های دقیق‌تر، نشانه‌هایی را آشکار کرد که موجب شد، به نظر برسد این افراد دو مرکز آگاهی مجزا دارند (بلک‌مور، ۱۳۸۹، ص ۲۳۲-۲۳۵).

راجر اسپری و همکارانش در مؤسسه فناوری کالیفرنیا این فرصت طلایی را پیدا کردند تا افرادی را که دارای مغز دویاره هستند، معاینه کنند. آزمایش‌های اولیه هیچ ناهنجاری یا علامت غیرطبیعی را نشان نمی‌داد و افراد کاملاً عادی به نظر می‌رسیدند؛ ولی آزمایش‌های دقیق‌تر روی آنها نتایج حیرت‌انگیزی در پی داشت، نتایجی که اسپری برای نخستین بار در اجلاسی در آکادمی اسقفی علوم (Pontifical Academy of Sciences) ارائه داد؛ وی در سخنرانی خود با عنوان «مغز و تجربه آگاه» گفت:

هر آنچه ما تاکنون دیده‌ایم، گواه بر این است که در نتیجه عمل جراحی، این افراد دارای دو ذهن جداگانه شده‌اند؛ یعنی دو قلمرو آگاهی که جدا از یکدیگرند. آنچه در نیم‌کره راست تجربه می‌شود، در ظاهر به کلی خارج از قلمرو آگاهی در نیم‌کره چپ است (تروورتن، ۱۹۹۰، ص ۳۷۳).

آزمایش اسپری بر این نکته استوار است که تصویر دریافت‌شده توسط چشم راست به نیم‌کره چپ مغز منتقل می‌شود و تصویر دریافت‌شده توسط چشم چپ به نیم‌کره راست منتقل می‌شود. حال اگر شخص دارای مغز دویاره را در وضعیتی قرار دهیم که تصویر شیئی را تنها با چشم راستش ببیند، می‌توان نتیجه گرفت که تنها نیم‌کره چپ مغز او از تصویر آگاه است. از سویی در افراد راست‌دست، نیم‌کره چپ مغز وظیفه تکلم را

بر عهده دارد و نیم‌کره راست وظیفه حرکات بدن را بر عهده دارد و در افراد چپ‌دست برعکس این است؛ زیرا تصویر به نیم‌کره چپ منتقل شده است، انتظار داریم که فرد بتواند اسم جسمی را که در تصویر دیده، به زبان بیاورد که به‌طور دقیق همین اتفاق نیز رخ می‌دهد؛ سپس از فرد خواسته می‌شود از میان چند مجسمه کوچک، مجسمه مربوط به چیزی را که دیده است، بردارد که در کمال ناباوری آزمایش‌ها نشان می‌دهد که توانایی انجام این کار را ندارد؛ یعنی نیم‌کره راست مغز فرد از تصویر بی‌خبر است. وی آزمایش را برعکس نیز انجام داد، تصویری به چشم چپ فرد نشان داده شد که به‌طور طبیعی تصویر به نیم‌کره راست فرد منتقل می‌شود. فرد می‌تواند از میان اجسام روی میز جسمی که تصویرش را دیده است، بردارد؛ ولی نمی‌تواند نام آن را بر زبان بیاورد (کالین بلک‌مور، ۱۳۸۹، ص ۲۳۶-۲۳۸).

در آزمایشی دیگر فرد دارای مغز دوپاره را در وضعیتی قرار دادند که چشم چپ وی تصویر چهره یک زن و چشم راستش تصویر چهره یک مرد را ببیند. وقتی از فرد خواسته شده که بگوید چه دیده، نیم‌کره چپ مغز اظهار می‌کند که تصویر یک مرد را دیده و وقتی از وی خواسته شد از میان تصاویر روی میز تصویری را که دیده است، بردارد، نیم‌کره راست مغز تصویر مرد را بر می‌دارد (همان، ص ۲۴۲-۲۴۴).

صورت منطقی استدلال به این‌گونه است: اگر مرکز آگاهی فرد امری غیرمادی باشد، نباید با قطع ارتباط میان دو نیم‌کره مغز، شخص دو مرکز آگاهی مستقل از هم داشته باشد؛ درحالی‌که مشاهده‌های تجربی نشان می‌دهد که افراد دارای مغز دوپاره، دو مرکز آگاهی مستقل دارند که از یکدیگر بی‌خبرند.

ب) نظریات مادی‌انگارانه (Physicalist Theories of Mind)

پس از بررسی اجمالی دیدگاه دوگانه‌انگاری و دلایلی که ضد آن اقامه شده بود، به بیان مختصر دیدگاه‌های رایج مادی‌انگارانه و دلایل ضد آنها می‌پردازیم. البته پرداختن دقیق به همه این استدلال‌ها در یک مقاله، کاری بس دشوار است؛ افزون بر اینکه برخی از این دیدگاه‌ها- برای نمونه رفتارگرایی فلسفی - هم‌اکنون طرفدار زیادی ندارد؛ از این رو صرفاً

جهت احصا به همه این دیدگاه‌ها اشاره می‌شود و تنها به تبیین و نقد دیدگاه‌های متقن‌تر می‌پردازیم.

۱. رفتارگرایی فلسفی (Philosophical Behaviorism)

رفتارگرایی بیان می‌کند که می‌توان گزاره‌های توصیف‌کننده حالت‌های ذهنی را- بدون اینکه معنای آنها از دست برود یا نقصی در معنا به دست آید- به گزاره‌هایی دیگر ترجمه کرد، گزاره‌هایی که توصیف‌کننده رفتارهای بالقوه یا بالفعل شخص هستند (مسلمین، ۱۳۹۱، ص ۱۶۸). ایراد اصلی وارد به رفتارگرایی این است که بیشتر دیدگاهی درباره چگونگی تحلیل و فهم واژه‌های مرتبط با حالت‌های ذهنی است؛ درحالی‌که درست‌تر این بود که نظریه‌ای ارائه شود که درباره چیستی و سرشت ذاتی حالت‌های ذهنی بحث کند (چرچلند، ۱۹۸۸، ص ۲۳). رفتارگرایی دو نقص اساسی دارد: یکی نادیده گرفتن- و حتی انکار- جنبه درونی حالت‌های ذهنی؛ دومی نقص این نظریه در تبیین جزئیات رفتارهای تشکیل‌دهنده حالت‌های ذهنی (همان، ص ۲۴). شایان ذکر است که امروزه با وجود نظریه‌های جایگزین برای رفتارگرایی فلسفی، این دیدگاه کنار گذاشته شده و دیگر به آن توجه نمی‌شود (همان، ص ۲۵).

۲. ماتریالیسم تحویل‌گرا

نظریه ماتریالیسم تحویل‌گرا (Reductive Materialism) (نظریه این‌همانی) کاملاً ساده و سراسر است، حالت‌های ذهنی همان حالت‌های فیزیکی مغزی هستند؛ درواقع ادعای این دیدگاه این نیست که معنای واژگان مربوط به حالت‌های ذهنی و واژگان مربوط به حالت‌های مغزی یکی است، بلکه ادعا می‌کند که همه واژگان مرتبط با حالت‌های ذهنی را می‌توان- بدون ازدست‌دادن معنا- به واژگان مرتبط با حالت‌های مغزی تبدیل کرد (مسلمین، ۱۳۹۱، ص ۱۲۱). قائلان به این دیدگاه در پاسخ به این اشکال که نمی‌توان برای همه حالت‌های ذهنی حالت مغزی متناظر یافت، می‌گویند که ما هم‌اکنون دانش کافی درباره مغز نداریم و در آینده پژوهش‌ها درباره عصب‌شناسی و مغز همه تناظرهای گفته‌شده را خواهد یافت.

این پاسخ چند مؤید تاریخی نیز دارد: گرما و سرما صرفاً اندازه انرژی جنبشی مولکول شیء هستند، آذرخش چیزی جز تخلیه الکتریکی میان ابرها یا ابرها و زمین نیست یا اینکه صوت چیزی جز دسته‌ای از امواج متراکمی که در هوا سیر می‌کنند، نیست (چرچلند، ۱۹۸۸، ص ۲۶).

۳. استدلال‌های ضد دیدگاه این‌همانی

بیشتر استدلال‌های مطرح‌شده در دفاع از این‌همانی، به‌نوعی مانند یا مأخوذ از استدلال‌های مطرح‌شده ضد دوگانه‌انگاری هستند. این استدلال‌ها می‌گویند که این ادعا را که «سرانجام روزی دانش عصب‌شناسی پرده از ماهیت این‌همانِ حالت‌های ذهنی و مغزی بر می‌دارد»، توجیه کنند. دلیل نخست به سرشت و خاستگاه مادی (فیزیکی) نوع بشر اشاره می‌کند: بشر از مولکول‌های مادی تام ساخته شده که درون یک تک‌سلولی که به صورت ژنتیک برنامه‌ریزی شده قرار دارند. سلول تقسیم می‌شود و انبوه می‌شود و در پایان اندام یک موجود زنده را می‌سازد. در همه این فرایندها مادی هیچ امر غیرمادی وجود ندارد. دلیل دوم شباهت زیادی به دلیل ذکرشده با نام تاریخ تکاملی دارد. دلیل بعدی نیز به پیشرفت‌های روزافزون دانش عصب‌شناسی اشاره می‌کند. ایراد آشکاری که به این دسته استدلال‌ها وارد است - حتی اگر درستی آنها را در خصوص فیزیکی بودن سرشت آدمی بپذیریم - این است که آنها این مسئله را که «روزی دانش عصب‌شناسی تبیین کاملی از این‌همانی ذهن و مغز ارائه می‌دهد»، نمی‌توانند ثابت کنند (همان، ص ۲۷-۲۸).

۴. کارکردگرایی

دیدگاه کارکردگرایی (Functionalism) خیلی ساده و سراسر است ذهن را مساوی یک کارکرد می‌انگارد. همان‌گونه که در پاسخ به پرسش «ترموستات چیست» ما می‌گوییم «کارکرد ترموستات این است که بر اساس دمای محیط، دستگاه گرم‌کننده یا سردکننده را روشن می‌کند»، برای حالت‌های ذهنی نیز کافی است کارکرد آن حالت‌ها را توصیف کنیم (مسلین، ۱۳۹۱، ص ۱۹۴-۱۹۵).

کارکردگرایی را می‌توان وارث - نسخه اصلاح‌شده - رفتارگرایی دانست که بر خلاف

رفتارگرایی ارائه تعریفی تحویلی از حالت‌های ذهنی را ناممکن می‌داند و معتقد است که تعریف حالت‌های ذهنی مستلزم ارجاع به دیگر حالت‌های ذهنی است (چرچلند، ۱۹۸۸، ص ۳۶).

این نظریه نیز جدا از اینکه وجهه ایجابی - استدلالی علیه نظریه - ندارد، ایرادهایی نیز به آن وارد است (ر.ک: همان، ص ۳۸-۴۲) که در اینجا به آنها نمی‌پردازیم.

۵. ماتریالیسم حذف‌گرا (Eliminative Materialism)

این دیدگاه بر خلاف دیدگاه این‌همانی، امیدی به یافتن تناظر یک‌به‌یک میان حالت‌های ذهنی و حالت‌های مغزی ندارد، بلکه برعکس، معتقد است بعضی حالت‌های ذهنی صرفاً توهم جامعه است و با پیشرفت‌های دانش عصب‌شناسی به جای یافتن تناظر (این‌همانی) به کلی حذف خواهد شد؛ به بیان دیگر با پیشرفت عصب‌شناسی انطباق یک‌به‌یک پیدا نخواهد شد، بلکه مشخص خواهد شد که فهم متعارف ما از خیلی از امور ذهنی اساساً نادرست و گمراه‌کننده بوده است و عصب‌شناسی به جای ایجاد تحول در چارچوب‌های فهم متعارف ما، خیلی ساده آنها را حذف خواهد کرد (همان، ص ۴۳).

این دیدگاه برای اثبات ادعای خود به چند شاهد تاریخی نیز متوسل می‌شود: اعتقاد به وجود جوهری سیال به نام «کالریک» (Caloric) که منشأ حرارت است؛ درحالی‌که بعدها ثابت شد حرارت جوهری مستقل نیست، بلکه عرضی است برآمده از انرژی جنبشی مولکول‌های جسم یا باور به وجود جوهری شبه‌گونه به نام «فلوژیستون» (Phlogiston) که در زمان اشتعال اجسام، آزاد می‌شود. هر دو مورد پیشین با پیشرفت دانش بشری به جای اینکه تغییر کنند، به کلی از هستی‌شناسی علمی حذف شدند. نمونه دیگر - بر خلاف دو مثال پیشین نامرئی هم نبوده و با چشم هم رؤیت می‌شده است - که با پیشرفت دانش بشری به کلی حذف شده است، اعتقاد به فلک دوار آسمان (Starry Heavens the of Sphere) بوده است (همان، ص ۴۳-۴۴). این مورد آخر در طبیعات قدیم اسلامی نیز پذیرفتنی بوده است.

۶. استدلال‌های ضد دیدگاه ماتریالیسم حذف‌گرا

قوام کلی استدلال‌های ضد این دیدگاه بر انکار امکان «ارائه تحویلی میان‌نظریه‌ای از چارچوب روان‌شناسی عامه (Folk Psychology) به چارچوب علم عصب‌شناسی» است؛ در واقع این دیدگاه معتقد است که نگاه روان‌شناسی عامه به‌گنش‌های درونی ما نگاهی عمیقاً بدوی و سردرگم است و برای این‌یاور سه دلیل ارائه می‌کند (همان، ص ۴۵-۴۷).

۱. نقص ذاتی، کلی و طولانی‌مدت روان‌شناسی عامه در تبیین اموری مانند خواب، یادگیری، تفاوت در هوش افراد، حافظه و حتی چپستی بیماری‌های روانی. نقصانی که حدود ۲۰۰۰ سال است، وجود دارد.

۲. استقرا بر پایه لزوم درس‌گرفتن از تاریخ درباره گمراه‌کننده بودن نظریه‌های قدیمی در خصوص حرکت، ساختار آسمان، سرشت آتش و بسیاری امور دیگر و نتیجه‌گیری که به‌زودی همین اتفاق برای روان‌شناسی عام نیز رخ می‌دهد.

۳. بیان این مطلب که ارائه تبیینی برای امور مطرح‌شده در روان‌شناسی عامه از سوی دیدگاه‌های این‌همانی و کارکردگرایی بسیار سخت و دور از ذهن است؛ ولی حذف این امور توسط پیشرفت عصب‌شناسی احتمال بیشتری دارد.

ج) بیان اصول کلی به‌کاررفته در استدلال‌ها

پس از بیان اجمالی دلائل اقامه‌شده در رد دیدگاه‌های دوگانه‌انگاران و در تأیید نظریه‌های مادی‌انگاران، می‌کوشیم با دسته‌بندی این دلائل، اصول کلی حاکم بر آنها را بیابیم. در نگاه اولیه می‌توان استدلال‌های ذکرشده را به چهار دسته اصلی تقسیم کرد:

۱. استدلال‌هایی که صرفاً نظریه بوده و برای اثبات مدعای خود دلیل نیاورده‌اند که رفتارگرایی و کارکردگرایی از این زمره هستند.

۲. استدلال‌هایی که بر پایه استقرا یا امید به پیشرفت دانش عصب‌شناسی در آینده هستند؛ مانند دلائل ذکرشده برای ماتریالیسم حذف‌گرا و این‌همانی.

۳. برهان‌های فلسفی که دربردارنده این موارد می‌شوند: سادگی دیدگاه مادی‌انگاران، ناتوانی تبیین دیدگاه دوگانه‌انگاری و تاریخ تکاملی.

۴. برهان‌های مبتنی بر تفسیر آزمایش‌های تجربی انجام‌شده از سوی عصب‌شناسان که برهان‌های وابستگی عصبی، تأثیر روان‌گردان‌ها بر آگاهی و برهان مغز دوپاره از این دسته هستند.

د) تحلیل استدلال‌ها

روشن است که دیدگاه‌های رفتارگرایی و کارکردگرایی به این دلیل که برای اثبات ادعای خود دلیلی نیاورده‌اند و همچنین ایرادهای عمده‌ای به آنها وارد است (ر.ک: چرچلند، ۱۹۸۸، صص ۲۳-۲۵ و ۳۸-۴۲)، نیازی به بررسی ندارند؛ از این رو آنها را به‌سادگی از لیست خود حذف می‌کنیم.

دسته دوم استدلال‌هایی‌اند که بیان می‌کنند در آینده دانش عصب‌شناسی می‌تواند مسائل مطرح‌شده دربارهٔ حالت‌های ذهنی را تبیین (این‌همانی) یا حذف (ماتریالیسم حذف‌گرا) کند. این دسته از استدلال‌ها دو ایراد کلی دارند: یکی اینکه بر پایهٔ استقرا هستند و برهانی نمی‌باشند، دوم اینکه مسائل را به پیشرفت‌های آینده دانش بشر واگذار می‌کنند. از این دو دسته که بگذریم، دو دستهٔ بعدی به بررسی دقیق‌تری نیاز دارند که آنها را مفصل‌تر بررسی خواهیم کرد.

۱. تحلیل برهان سادگی دیدگاه مادی‌انگارانه

نکتهٔ کلیدی این برهان به اصل /وکام برمی‌گردد و کافی است صحت و سقم آن اصل در بوتۀ نقد قرار گیرد. اصل /وکام بیان می‌کند که «اگر در شرایط یکسان دو فرضیه رقیب وجود داشته باشد، اقتضای روش علمی این است که آن فرضیه را که ساده‌تر است، بپذیریم» (بورچرت، ۲۰۰۶، ج ۷، ص ۵۰۶). از دو جهت می‌توان به این اصل انتقاد کرد: یکی اینکه خود اصل اشاره می‌کند که شرایط باید یکسان باشد. آیا واقعاً می‌توان مطمئن بود که شرایط در دو نظریهٔ رقیب- دوگانه‌انگاری و فیزیکیالیسم- یکسان است؟ ممکن است شخص دوگانه‌انگار بگوید: «مزیت حاصل از اعتقاد به دوگانه‌انگاری به قدری زیاد است که شرط شرایط یکسان را نقض می‌کند».

از این ایراد که بگذریم، می‌توانیم به انتقاد دوم که مهم‌تر و کاری‌تر است، بپردازیم.

روش بیان شده از سوی اوکام - چنان که خود وی نیز اشاره می کند - روش علمی است و نتیجه گیری اصل اوکام - به فرض درستی اصل - دانش هایی را در بر می گیرد که با شیوه پذیرفته شده علمی پیش می روند؛ ولی یک فیلسوف ممکن است اصل یاد شده را زیر سؤال ببرد؛ در واقع اینکه یک فرضیه از فرضیه رقیب ساده تر باشد، دلیل برای صحت فرضیه گفته شده نمی شود. ممکن است اقتضای روش علمی - طبق قرارداد - این باشد که فرضیه ساده تر را بپذیریم، ولی حجتی فلسفی بر درستی فرضیه ساده تر نداریم.

بله، اگر درباره یک مسئله دو برهان فلسفی اقامه شود که یکی مقدمات کمتری داشته باشد، می توان برهان ساده تر را انتخاب کرد؛ ولی این قاعده الزاماً درباره دو فرضیه رقیب نیز صادق نیست؛ چراکه هیچ کدام از دو فرضیه رقیب دلیل قاطعی بر ادعای خود ندارد؛ اگر داشتند دیگر فرضیه نبودند، بلکه برهان نامیده می شدند؛ از این رو لزوماً نمی توان حکم کرد که فرضیه ساده تر معتبرتر است. بله، می پذیریم که اقتضای روش علمی این است که فرضیه ساده تر را برگزینیم، ولی این انتخاب صرفاً به مقتضای روش علمی انجام شده و حجت فلسفی ندارد.

۲. تحلیل برهان ناتوانی تبیین دیدگاه دوگانه انگاری

این استدلال واقعاً استدلالی قوی است و دیدگاه دوگانه انگاری دکارتی و همچنین تجرد نفس سینوی را زیر سؤال می برد، در واقع اصل اشکال وارد است و پاسخی که فیلسوفان مشا به این امر می دهند که مغز و فرایندهای مغزی نقش اعدادی دارند، درباره حالت های ذهنی، از قبیل دیدن و شنیدن ممکن است قابل قبول باشد؛ ولی امروزه یافته های عصب - شناسی پرده از یک درهم تنیدگی شدید میان حالت های ذهنی و فعالیت های مغز بر می دارند. امری که با صرف مُعدخواندن دستگاه عصبی قابل تبیین نیست؛ مگر اینکه در معنای «اعداد» توسعه ویژه ای بدهیم که استدلال و استنتاج منطقی را نیز در بر گیرد: اعداد در معنای رایج آن، به معنای آماده ساختن و فراهم کردن مقدمات امری است؛ برای نمونه می توانیم بگوییم که شکل خاص گوش، استخوان حلزونی گوش، اعصابی که توسط جسم کرتی داخل گوش تحریک می شوند و به مغز می رسند و حتی قسمت مربوط به

شنوایی در مغز، همه و همه، صرفاً نقش اعدادی برای نفس مجرد دارند که ادراک شنوایی را به انجام برسانند و اختلال یا آسیب به هر یک از این علل مُعَدِه که ذکر شد، جب اختلال در امر شنوایی می‌شود. در مثال شنوایی کاملاً طبیعی است که آسیب وارد شده به قسمت مربوطه در مغز را به سان آسیب به استخوان حلزونی یا جسم کرتی بدانیم و بگوییم مغز نیز مانند استخوان حلزونی برای حصول شنوایی، نقش اعدادی دارد.

اما دربارهٔ اموری مانند ادراک کلیات نمی‌توان به اعدادی بودن مغز در این امور متوسل شد؛ زیرا امر از دو حالت خارج نیست: یا ادراک کلیات توسط مغز انجام می‌شود یا به وسیلهٔ ذهن غیرمادی. اگر بگوییم توسط مغز انجام شود که اصل اشکال را پذیرفته‌ایم و به مادیت ادراک قائل شده‌ایم و اگر بگوییم به وسیلهٔ مغز انجام نمی‌شود، نباید آسیب به بخش خاصی از مغز در توانایی فرد برای ادراک کلیات یا استدلال منطقی خلل ایجاد کند.

۳. دفع یک اشکال در خصوص اعداد

شاید اشکال شود که چرا حالت‌های عصبی نمی‌توانند برای ادراک کلیات نقش مُعَد را داشته باشند. اشکال‌کننده می‌پذیرد که «متعلق» این ادراکات نمی‌تواند شیء فیزیکی یا مادی باشد؛ چراکه کلیات یا معدومات در عالم مادی وجود ندارند؛ اما این احتمال منتفی نیست که ادراک این دست امور که خارج از عالم ماده وجود دارند؛ به وسیلهٔ حالت‌های عصبی اعداد شود. اساساً معنای اعداد این است که اگر امر (الف) مُعَد باشد، برای اینکه که (ب) عمل (ع) را انجام دهد، این (ب) است که (ع) را انجام می‌دهد، اما شرط «لازم» اینکه (ب)، (ع) را انجام دهد، وجود (الف) است. در اینجا نیز ادراک کلیات کار ذهن یا نفس مجرد است، اما شرط لازم برای اینکه نفس این کار را انجام دهد، وقوع رویدادهای مغزی خاصی است.

پاسخ اشکال

برای پاسخ به این اشکال لازم است بیان کنیم که اگر معنای ذکر شده در اشکال پیشین برای اعداد را بپذیریم، لازم است بپذیریم (ب) برای انجام فعل (ع) نیازمند به (الف) است؛ در واقع از این مطلب نتیجه می‌شود که امر مجرد (نفس) برای فعل خود (ادراک

کلیات) نیازمند امری مادی (مغزی) است. می‌پذیریم که این نوع نیاز منافاتی با مبانی صدرالمتألهین ندارد، اما به‌طورکامل با نگاه سینوی به تجرد نفس ناسازگار است.

پاسخ دیگری که به اشکال مطرح‌شده می‌توان داد، این است که این‌گونه تفسیر از اعداد، یعنی امر مادی (الف) برای تحقق عمل غیر مادی (ع) توسط فاعل (ب) لازم است، ولی این لزوم مادیت (ب) یا (ج) را نتیجه نمی‌دهد، پذیرفتنی نیست؛ بیان مطلب اینکه چگونه می‌شود امری مادی (الف) برای تحقق عمل غیرمادی (ع) توسط فاعل غیرمادی (ب) لازم باشد، تا حدی که اگر (الف) نباشد، (ع) حاصل نشود، ولی نه (ب) مادی باشد و نه (ع)؟ تنها گزینه ما برای پذیرش این مسئله واحد شخصی ذومرات بودن نفس است که مرتبه مادی آن وابسته به معد مادی است و مراتب دیگرش وابسته نیست.

دقت شود که اشکال به دیدگاه سینوی تنها درباره نفس و بدن وارد است؛ ولی دیدگاه صدرایی درباره رابطه نفس و بدن با دیدگاه سینایی و دکارتی به‌طورکامل متفاوت است. در نگاه حکمت متعالیه نفس برخاسته و زاده بدن جسمانی است و این ماده و جسم است که در سیر حرکت جوهری اشتدادی قوی شده و صورت نفس نباتی را می‌پذیرد؛ از این رو می‌توان میان دیدگاه صدرالمتألهین در خصوص جسمانیة الحدوث بودن نفس انسانی و گونه‌ای از دوگانه‌انگاری خاصه‌ای (پی‌پدیدارگرایی) قرابت و شباهت زیادی یافت، چیزی که با یافته‌های عصب‌شناسی نوین در خصوص وابستگی بیش‌ازحد حالت‌های ذهنی به حالت‌های مغزی نیز سازگار است.

می‌پذیریم که این ایراد به روایت‌های قوی دوگانه‌انگاری وارد است، ولی دوگانه‌انگاری خاصی و دیدگاه درباره رابطه نفس و بدن با این استدلال زیر سؤال نمی‌رود. البته این هم‌افقی دیدگاه صدرالمتألهین و دوگانه‌انگاری خاصه‌ای تا جایی است که نفس از منظر صدرالمتألهین در حرکت جوهری اشتدادی‌اش به قدری تکامل نیافته که بتواند بدون نیاز به ماده به حیات خود ادامه دهد و در بقا نیازمند ماده است؛ ولی از این مرحله که بگذریم صدرالمتألهین راه خود را جدا کرده و در مراحل پایانی حرکت جوهری اشتدادی نفس، به‌گونه‌ای شدید به دوگانه‌انگاری جوهری قائل است و نفس در این

مراحل جوهری مستقل است، نه عرضی از عوارض جسم که بازهم این مسئله برای صدرالمتألهین اشکالی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا وی تنها معتقد است که اوحدی از انسان‌ها به مرتبه تجرد عقلی می‌رسند و می‌تواند مدعی شود که افرادی که در آزمایش‌های تجربی عصب‌شناسان شرکت کرده‌اند، جزء آن دسته - اقلیت انسان‌ها به لحاظ آماری - نیستند؛ در واقع این تعداد به لحاظ آماری ناچیز هستند که احتمال شرکت آنها نزدیک به صفر است؛ البته در آزمایش‌ها این موارد مشاهده نشده‌اند؛ ولی اگر هم دیده می‌شدند، باز هم با نظریه‌های صدرالمتألهین سازگاری داشت؛ ولی دیگر استدلال‌ها مادی‌انگارانه در این مورد قابل اعتنا نمی‌بود؛ اما از آنجاکه چنین مواردی مشاهده نشده، نمی‌توان به استدلال ایرادی وارد کرد.

۴. تحلیل برهان تاریخ تکاملی و برهان وابستگی عصبی

برهان تاریخ تکاملی بر پایه نظریه فرگشت است و اینکه در طول تاریخ تکامل - به فرض درستی فرضیه فرگشت - در هیچ مرحله‌ای از مراحل سیر تکاملی، امری غیرمادی یا مجرد دیده نمی‌شود؛ تنها چیزی که وجود دارد، مغزی است که طی میلیون‌ها سال پیچیده و پیچیده‌تر شده است؛ بنابراین امری که این‌گونه تکامل یافته است، نمی‌تواند دربردارنده جزئی غیرمادی باشد.

بیانی که از دیدگاه صدرالمتألهین ارائه شد، با نظریه فرگشت سازگاری دارد. وی بر این باور است ماده بدن پس از اینکه به اندازه کافی پیچیده شد - می‌توانیم ماده بدن را متناظر با ماده مغز و پیچیدگی لازم را رشد کافی مغز در نظر بگیریم - برای داراشدن صورتی به نام نفس نباتی آماده می‌شود؛ پس از آن نیز با افزایش پیچیدگی ماده بدن، انسان نفس حیوانی را دارا می‌شود و به همین صورت ادامه می‌یابد تا دارای نفس انسانی شود. در واقع دیدگاه صدرایی با تکامل ماده جسمانی کاملاً سازگار است و همان‌گونه که بیان شد، تنها تفاوت و نقطه افتراق نظریه صدرایی با دیدگاه‌های مادی‌انگارانه زمانی است که نفس در مراحل پایانی تکامل خود قرار دارد.

در نگاه صدرالمتألهین - بر خلاف دیدگاه ابن‌سینا - میان ماده جسمانی و مجرد عقلانی

شکاف وجود ندارد و ماده در سیر حرکت جوهری اشتدادی به امر مجرد تبدیل می‌شود. با اینکه ادعای صدرالمتهلین باید در جای خودش بررسی شود- به فرض قبول درستی ادعای وی- ایراد تاریخ تکاملی به دیدگاه صدرایی دربارهٔ تجرد نفس وارد نیست. همچنین است دربارهٔ دیدگاه دوگانه‌انگاری خاصه‌ای، ولی ایراد به دیدگاه‌های قوی‌تر دوگانه‌انگار- برای نمونه دوگانه‌انگاری جوهری- و همچنین مراحل پایانی سیر اشتدادی نفس انسانی وارد است.

با بیانی که در پاسخ به اشکال ناتوانی تبیین و مبحث اعداد و همچنین پاسخ به اشکال تاریخ تکاملی گذشت، می‌توان به صورت مشابه به برهان وابستگی عصبی هم پاسخ داد. اصل اشکال این است که اگر ذهن غیرمادی است، نباید آسیب به بخش خاصی از مغز، در توانایی استدلال منطقی و درک کلیات فرد اختلال ایجاد کند و همان‌گونه که بیان شد، پاسخ مشهور که مغز و فرایندهای مغزی مُعد هستند، کافی نیست؛ ولی دیدگاه صدرالمتهلین باز هم با این نظر سازگار است؛ چراکه نفس در همهٔ مراتبش مجرد نیست و مراتبی از نفس هست که قائم به جسم هستند.

۴. تحلیل برهان تأثیر روان‌گردان‌ها بر آگاهی و برهان مغز دوپاره

درواقع این دو برهان جزو قوی‌ترین برهان‌هایی هستند که ضد دیدگاه دوگانه‌انگاری اقامه شده است. به جرئت می‌توان گفت که اگر دیدگاه صدرالمتهلین دربارهٔ طیف‌وار بودن حقیقت نفس انسانی نبود که یک سر آن مادهٔ جسمانی است و با گذر از مراحل تجرد نباتی، حیوانی و انسانی به مرحلهٔ تجرد عقلی می‌رسد، نمی‌شد به این ایرادها پاسخ درخور توجهی داد.

تأثیرات روان‌گردان‌ها بر حالت‌های ذهنی فرد آن‌قدر شدید و واضح است که جای هیچ‌گونه انکار ندارد و ناچاریم بپذیریم که حالت‌های ذهنی شدیداً از حالت‌های مغزی تأثیر می‌پذیرند. اینکه اختلال در بخشی از مغز همچون شنوایی فرد تأثیر بگذارد، خیلی دور از ذهن نیست و قابل توجه است- به دلیل مُعد دانستن سازوکار شنوایی برای حصول شنوایی نزد ذهن-؛ ولی اگر اختلال در قسمتی از مغز به وسیلهٔ داروی روان‌گران یا هر

عامل دیگری روی قدرت عاقله و توانایی محاسبه یا معیارهای اخلاقی فرد تأثیر بگذارد، نمی‌توان به‌سادگی از این مسئله گذشت و با صرف مُدخواندن فرایندهای مغزی مسئله قابل حل و فصل نیست.

راهی که ناگزیرم در پیش بگیریم که با حکمت صدرایی نیز سازگاری داشته باشد، پذیرش وابستگی حالت‌های ذهنی به حالت‌های مغزی و تأثیر شدید حالت‌های مغزی روی حالت‌های ذهنی - چیزی فراتر از اعداد صرف - است.

دربارهٔ برهان مغز دوپاره دو نکته وجود دارد: یکی اینکه صرف نتیجه‌گیری وجود دو ذهن آگاه و مستقل در شخص دارای مغز دوپاره، از نتایج آزمایش‌های تجربی باید بررسی دقیق شود. مورد دوم اینکه به فرض درستی نتایج و اینکه ادعای گفته‌شده از نتایج آزمایش‌ها قابل استنباط باشد، بازهم - چنان‌که بیان شد - از نگاه حکمت صدرایی و همچنین دوگانه‌نگاری خاصه‌ای ایرادی به مسئله وارد نیست.

حتی می‌توان برای شاهد و برای رفع استبعاد ذهن، افراد ناقص‌الخلقه‌ای را مثال زد که در یک بدن دو سر دارند و همه پذیرفته‌اند که دارای دو ذهن مجزا نیز هستند. دربارهٔ افرادی که به‌صورت مادرزادی دو سر دارند، حتی راهکار فقهی نیز وارد شده است که با یک آزمایش، بررسی می‌کند که آیا ترکیب به‌دست‌آمده - دو سر روی یک بدن - یک فرد است یا دو فرد؟ روشن است اگر دو نفر باشد، احکام مربوط به ارث و دیه و موارد مشابه متفاوت می‌شود.

به گزارش جوامع روایی معتبر، این راهکار از سوی امام علی علیه السلام ارائه شده است که کسی که دو سر دارد، اگر در حالت خواب، با بیدار کردن یکی، دیگری نیز بیدار شود، شخص واحدی قلمداد خواهند شد؛ ولی اگر بیدار کردن یکی تأثیری در دیگری نداشته و موجب بیداری وی نشود، دو نفر به‌شمار می‌روند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۵۹ / طوسی، ۱۴۰۷، ج ۹، ص ۳۵۸ / حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۶، ص ۲۹۵)*.

* عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَشْتَمِ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ وَلِدٌ عَلَيَّ عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَوْلُودٌ لَهُ

در فقه امامیه نیز عنوان مزبور بحث شده است و فقیهان در ذیل کتاب الارث به بیان احکام اشخاصی که آنها را در اصطلاح «ذوالرأسین» (دارای دو سر) می‌نامند، پرداخته‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۵۸/ اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۱، ص ۵۸۹/ خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۳۸۳/ سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۳۰، ص ۲۵۸/ روحانی، ۱۴۱۲، ج ۲۴، ص ۴۹۱).

برای نمونه امام خمینی علیه السلام در این زمینه چنین می‌نگارد:

اگر برای شخصی روی یک سینه، دو سر یا روی یک کفل، دو بدن باشد، راه استعمال آن این است که یکی از آنها بیدار شود؛ پس اگر او بیدار شد- نه دیگری- آنها دو نفر می‌باشند و سهم دو نفر را ارث می‌برند و اگر هر دو بیدار شدند، ارث یک نفر را ارث می‌برند (موسوی خمینی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۰۰).

درست است که بحث ما بحثی فقهی نیست، ولی می‌توان آزمایش گفته شده را مؤیدی برای ادعای نظریه مغز دوپاره به شمار آورد. در آزمایش فقهی ملاک تعدد بیدارنشدن یک سر هنگام بیدارکردن سر دیگر است. می‌توانیم آن ملاک را به «داشتن دو آگاهی مستقل ازهم» در زبان فلسفه ذهن امروزی تفسیر کنیم. رفع استبعاد از این جهت است که اگر هر دو با هم بیدار نشدند، می‌توان نتیجه گرفت که دو شخص هستند و دو ارث می‌برند؛ از این رو دو مرکز آگاهی وجود دارد. بله، در حالتی که هر دو، با هم بیدار شوند، نمی‌توان چنین نتیجه‌ای گرفت.

۵. تحلیل دلیل مغز دوپاره

چنان‌که گذشت، دلیل یادشده را از دو ناحیه می‌توان بررسی کرد: یکی درستی نتیجه‌گیری مذکور- فرد دارای دو مرکز مستقل آگاهی است که از هم بی‌خبر هستند- از آزمایش‌های صورت‌گرفته و دوم اینکه به فرض درستی برابند ذکرشده، اصل دلیل چقدر دوگانه- انگاری را زیر سؤال می‌برد.

اگر فرض کنیم که نتیجه‌گیری درست است، بی‌گمان دوگانه‌انگاری جوهری و دیدگاه

رَأْسَانِ وَصَدْرَانِ فِي حَقِّوَ وَاحِدٍ فَسُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يورث ميراث اثنین او و احد فقال يترك حتى ينام ثم يصاح به فإن اتبها جميعاً معاً كان له ميراث واحد وإن اتبته واحد وبقي الآخر نائماً يورث ميراث اثنین.

سینوی به مجرد نفس انسانی با مشکل جدی روبه‌رو می‌شود؛ ولی - همچنان‌که بیان شد - دلیل مغز دوپاره نمی‌تواند دیدگاه پی‌پدیدارگرایی و دوگانه‌انگاری خاصه‌ای و همچنین دیدگاه صدرایی مبنی بر واحد مشکک ذومراتب بودن نفس انسانی را رد کند.

اما درباره‌ی درستی نتیجه‌گیری یادشده - اینکه نتیجه گرفته شود شخص دارای دو مرکز آگاهی و دو ذهن است - از آزمایش‌های انجام‌شده، باید گفت که یک تفاوت اساسی درباره‌ی مثال انسان دوسر با انسان دارای مغز دوپاره وجود دارد، آن هم این است که درباره‌ی انسان دوسر می‌توان به‌سادگی زمانی که هر دو سر، مشغول خواب و استراحت هستند، تنها یکی را بیدار کرد، یا از تک‌تک سرها پرسش کرد و با پرسش‌های گوناگون متوجه شویم که مرکب به‌دست‌آمده از دوسر و یک بدن، یک فرد است یا دو نفر. ولی درباره‌ی فردی که مغز دوپاره دارد، به دلیل اینکه فرد یک دهان بیشتر ندارد - آن‌هم - چنان‌که بیان شد - در افراد راست‌دست توسط نیم‌کره‌ی چپ مغز کنترل می‌شود - نمی‌توان سؤال و جواب کرد. دقیقاً به همین دلیل است که پژوهشگران از روش پرسش همراه با انتخاب شیء که هر دو نیم‌کره را جداگانه به کار می‌گیرند، استفاده کرده‌اند.

مشکل دیگر این است که پس از مدتی برای درمان صرع، شیوه‌ی درمانی دارویی استفاده شد و دیگر عمل جراحی قطع جسم پینه‌ای مغز منسوخ شده است؛ از این‌رو در زمان کنونی نمونه‌ای برای آزمایش دوباره وجود ندارد.

تنها امری را که می‌توان مؤیدی برای درستی نتیجه‌گیری گفته‌شده از آزمایش‌های انجام‌شده، ذکر کرد این استدلال است که اگر فرد دارای یک ذهن غیرمادی واحد باشد که با تقسیم مغز به دوپاره، تقسیم نمی‌شود، لازم است اطلاعات توسط ذهن مذکور که واحد است، میان دو نیم‌کره مغز ردوبدل شود.

نتیجه‌گیری

با بررسی دلایل ضد دوگانه‌انگاری و دلایل ضد یگانه‌انگاری، موارد زیر مشخص شد:
- دو دیدگاه رفتارگرایی و کارکردگرایی برای ادعای خود دلیلی اقامه نکرده‌اند؛ در واقع دیدگاه رفتارگرایی نیازی به بررسی ندارد؛ چراکه - همان‌گونه که بیان شد - امروزه

منسوخ شده و طرفداری ندارد. دیدگاه کارکردگرایی نیز صرفاً یک نظریه است و از تبیین سازوکار دقیق ارتباط ذهن و بدن عاجز است.

- دلایل مطرح شده برای ماتریالیسم حذف‌گرا و نظریه این‌همانی به این دلیل که بر پایه استقرا و امید هستند، به پیشرفت دانش عصب‌شناسی در آینده، جای درنگ زیادی ندارند.

- برهان سادگی دیدگاه مادی‌انگارانه بر پایه پذیرفتن اصل /وکام و روش علمی هستند و چنان‌که ذکر شد، پشتوانه برهانی و فلسفی ندارد.

- درباره برهان‌های ناتوانی تبیین دیدگاه دوگانه‌انگاری، تاریخ تکاملی، وابستگی عصبی، تأثیر روان‌گردان‌ها بر آگاهی و برهان مغز دوپاره، نشان داده شد که با نظر صدرالمتألهین مبنی بر جسمانیة‌الحدوث و روحانیة‌البقا بودن نفس انسانی و دیدگاه دوگانه‌انگاری خاصه‌ای سازگاری دارند؛ ولی با دیدگاه‌های شدیدتر دوگانه‌انگاری و همچنین نظر ابن‌سینا درباره تجرد نفس انسانی سازگار نیستند.

ذهن

منابع و مأخذ

۱. مسلین، کیت؛ در آمدی به فلسفه ذهن؛ ترجمه مهدی ذاکری؛ ج ۲، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۱.
۲. دکارت، رنه؛ گفتار در روش درست راه بردن عقل؛ ترجمه محمدعلی فروغی؛ ج ۳، مشهد: مهر دامون، ۱۳۹۴.
۳. تامسون، گرت؛ فلسفه دکارت؛ ترجمه علی بهروزی؛ ج ۲، تهران: مؤسسه انتشارات شبکه اندیشه، ۱۳۹۳.
۴. بلک مور، کالین؛ ساخت و کار ذهن؛ ترجمه محمدرضا باطنی؛ تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۹.
۵. اردبیلی، احمد بن محمد؛ مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الازهان؛ ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۶. حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعة؛ ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۳ق.
۷. موسوی خمینی علیه السلام، سیدروح الله؛ تحریر الوسیلة، ج ۱، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم، ۱۴۰۴ق.
۸. خوانساری، احمد بن یوسف؛ جامع المدارک فی شرح مختصر النافع؛ ج ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۵ق.
۹. روحانی، سیدصادق؛ فقه الصادق علیه السلام؛ ج ۱، قم: دارالکتاب - مدرسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۲ق.
۱۰. سبزواری، سیدعبدالعلی؛ مهذب الاحکام؛ ج ۴، قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیت الله، ۱۴۱۳ق.
۱۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی؛ مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام؛ ج ۱، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.

۱۲. طوسی، محمد بن حسن؛ تهذیب الاحکام؛ ج ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.

۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج ۴؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.

14. Churchland, Paul M; **Matter and Consciousness A Contemporary Introduction to the Philosophy of Mind**; Revised Edition, Massachusetts: Mas.: MIT Press, 1988.
15. Searle, John R; **The Mystery of Consciousness**; Edition7, New York: The New York Review of Books, 1997.
16. Cockburn, David; **An Introduction to the Philosophy of Mind**; Great Britain: Anotony Rowe Ltd, 2001.
17. Russel, Bertrand; **A History of Western Philosophy And Its Connection with Political and Social Circumstances from Earlier Time to Present Day**; Fourth printing, New York: Simon and Schuster, 1945.
18. Borchert, Donald M; **Encyclopedia of Philosophy**; edition2, Mason: Tomson Gale, 2006.
1. Blackmore, Susan; **Consciousness**; A Very Short Introduction, New York: Oxford University Press, 2005.
19. Trevarthern, Colwyn B; **Brain Circuits and Functions of the Mind: Essays in Honor of Roger Wolcott Sperry**; United Kingdom: Cambridge University Press, 1990.